

احمد صنیعی استاد منبت کار اصفهانی

دوره منبت کاران ایران بخاطر تماسهای بیشتر با غرب و آشنائی با شیوه‌ها و شگردهای استادکاران اروپائی از تأثیر آنها برکنار نماندند و این تأثیر بیشتر از ناحیه هنرمندان منبت کار ایتالیائی و فرانسوی بر هنرمندان قاجار مشهود است .

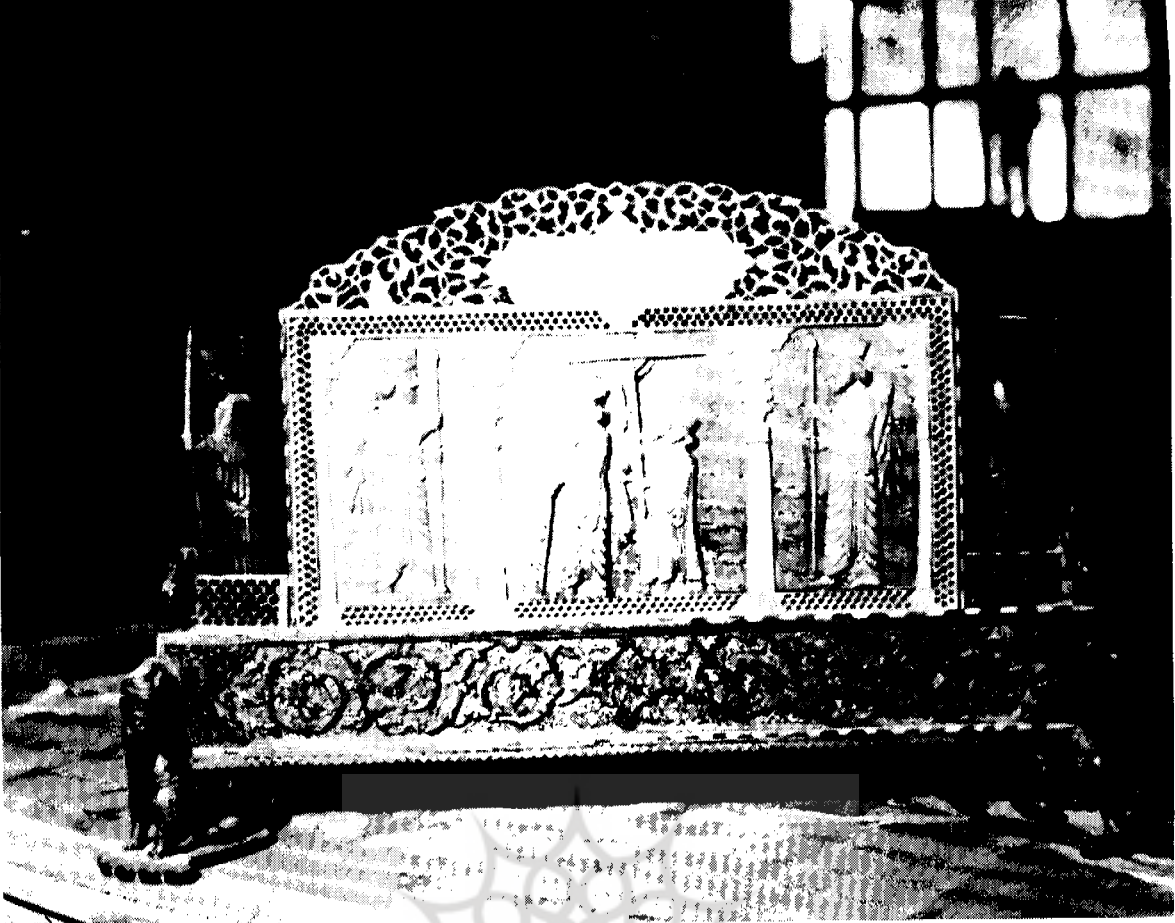
تأثیر هنر غربی تغییری را بدنبال داشت ، ازاینرو منبت ایرانی از اصالت خود دور افتاد ، بی آنکه هویت خود را گم کند. منظور من اینست که منبت ایران درحالیکه شدت در معرض تندبادهای غربی قرار گرفت و ازاین رهگذر چهره آن دگرگونیهایی را پذیرفت ، باز بکلی از ریشه خود نبرید . در گوشه و کنار دستهای لرزان و وفاداری بودند که آخرین شعله‌های این حریق رو به خاموشی را پاسداری کنند ، اما این آخرین شعله‌ها هم اینک از گرمی و هیجان می‌افتد و اگر برای احیای منبت بیشتر از این مایه نگذاریم ، اصالت و حتی موجودیت این هنر قدیمی بیشتر و بیشتر در خطر می‌افتد

چهره‌ای پرچین و چروک و قامتی اندک خمیده ، اما نگاه‌های افسرده و درعین حال تیز . . . انگشتری‌های عقیق بر انگشتانش و عصائی بردستش . . . موهایش سفید بود و سبیلش به رنگ برف .

این هم‌آهنگی ، تعادلی به آن صورت شکسته ، اما دیر نفوذ میداد . فصلها و سالها را در این چهره به وضوح میشد دید . پائیز برگ‌ریز و بهاری که تجربه خزان‌های بسیاری را در ذهن خسته‌اش مرور میکرد . با این کسوت من او را دیدم ، احمد صنیعی را می‌گویم . چین‌های عمیق پیشانی‌اش در زمینه‌نگاهی کند و ولی پرازجست و جو که از زیر عینک ذره‌بینی ضخیمش متوار عبور میکرد ، احساس آرامشی را در مخاطب پیدار میکرد . صدایش اندکی لرزان و بی‌طنین ، اما مؤثر بود ، پنداری که زمان در کلماتش رسوب کرده بود و این کلمات از ورای فاصله‌های طولانی به گوش میرسید .
من یکسال پیش در اصفهان به دیدار او رفتم . پیش از این

« منبت کاری و حجاری دو هنر همزادند. بعبارتی ، حتی دو هنر نیستند ، یک منشاء و ریشه دارند و ازاینرو یگانه‌اند . دستمایه منبت کار «چوب» است ، اما هنرمند حجار روی «سنگ» کار میکند و این تنها جنبه افتراق آنهاست . اصولاً معنی «منبت» از نبات می‌آید و این نام از آنوقت بر سر زبانها افتاد که هنرمندان اشکال نباتات گونه‌گون ، یعنی گل‌ها و گیاهان و درختان را بر سنگها تراشیدند و با روی چوب‌ها منعکس کردند . ازاینرو هنر منبت از قدیمی‌ترین هنرهاست ، به قدمت عمر بشر است ، چراکه نخستین جلوه‌های ذوق و قریحه بشری در اعماق قرون و اعصار بروی سنگها منعکس شده است . سنگ و چوب نخستین ابزارهایی‌اند که بشر آنها را بکار گرفت . انسان آنها را تغییر داد و آنها تغییر در زندگی انسان را باعث شدند . پیش از آنکه نقاشی بر دیوار غارها بوجود آید ، انسان ابزار سنگی را شناخته بود ، بعبارت دیگر آشنائی سنگ و انسان یک آشنائی دیرینه است ، به همان قدمت که تاریخ آشنائی انسان و چوب است . درخت نخستین پناهگاه انسان بود ، همانطور که غارها اولین مأمن و جایگاه امن او بودند »

با این سرآغاز «احمد صنیعی» استاد منبت کار اصفهان درباره یکی از سرشناس‌ترین هنرهای بشری سخن میگوید . «صنیعی» معتقد است که منبت کاری در ایران تاریخ پر فرود و فرازی دارد . او میگوید : «عصر صفوی یکی از لحظه‌های اوج منبت کاری ایران است . شیوه هنرمندان این دوره اسلیمی و ختائی بود . در عصر دیلمیان و غزنویان خط کوفی به هنر منبت راه گشود و هنرمندان این زمان بیشتر گل و بوته کار میکردند . »
منبت کار ۷۶ ساله ایران با تکیه بر ۶۰ سال تجربه هنری ، درباره ارزشهای منبت در حال حاضر نظرات جالبی دارد :
« هنر «منبت» امروز در ایران ادامه کار دوران قاجار است ، اما این بمعنی دنباله روی خشک و بی‌انعطاف منبت کاران امروز از استادکاران زمان قاجار نیست ، چراکه طرحهای قاجار به شیوه‌های اروپائی نزدیکی حیرت‌آوری یافت . در این



یکی از آثار منبت کاری آقای احمد صنیعی

«آباد» گذشت. در سال ۱۳۰۵ در حالیکه ۳۰ سال از عمرم را پشت سر گذاشته بودم، راهی اصفهان شدم. اصفهان پایتخت هنری ایران بود، همانطور که هنوز هم هست.

آنروز استادان و مردان بی‌همتای هنر در این شهر گرد آمده بودند. سفر به اصفهان همیشه برایم آمیخته به رؤیا و تخیل و شوق بود. میدانستم در این شهر بزرگ آدمهای بزرگ زندگی می‌کنند که تمام روحشان را وقف هنر کرده‌اند و من در محضرشان می‌توانم شکردها و راز و رمزهای ظریف و ساحرانه هنر منبت را یاد بگیرم.

تصور من از واقعیت دور نبود من در این شهر ماندگار شدم و در طی سالها رنج و کار و تجربه، شاهکارهای زندگی را بوجود آوردم. شاهکارهایی که پاره‌ای از آنها بعنوان اصیل‌ترین آثار منبت کاری در موزه ایران باستان و نیز موزه‌های پاریس، لندن و مصر نگهداری می‌شود.

پدرم اولین استادم بود. الفبای هنر را او بمن آموخت. انگار حرف او هنوز توی گوشم است که: «هنر و تجارت دو کار جداگانه است. هنری که انگیزه و قصدش تجارت باشد، دیگر هنر نیست. فاقد اصالت و روح است. اگر می‌خواهی یک

هنرمردم

دیدار از «مصورالملکی». نام آور عرصه مینیاتور ایران دیدن کرده بودم که حاصل آن بصورت دو گزارش در «هنر و مردم» منعکس شد، همان وقت بعنوان یکی از برگزیدگان هنر منبت «صنیعی» را هم بمن معرفی کردند چرا که اصولاً قصد از سفر به اصفهان دیدار و گفت و شنودی با مردان بی‌جان‌شین هنرهای سنتی و بومی ایران بود - آنروز استاد «صنیعی» نمونه‌هایی از کارهای خودش را بمن نشان داد و در فضای کارگاهی که نمونه‌های بارزی از شاهکارهای او در آنجا خلق شده بود، به پرسشهای من جواب داد.

زندگینامه او را که مشحون از یک سخت‌کوشی هنری و احساسی پر از جذبه و الهام است، از زبان خودش بشنویم . . .

«من در یک محیط هنری چشم به دنیا باز کردم. پدرم یک منبت‌کار خیره بود و پدر او هم از استادکاران چیره و بی‌همتای این فن به حساب می‌آمد.

خون هنر در رگهای من بود. منبت کاری مثل یک غریزه از اجدادم به من ارث رسید و همینکه دست چپ و راستم را شناختم، اره مویی به دست گرفتم و از کارگاه منبت کاری سردر آوردم. سالهای کودکی و سالیان نخستین جوانیم در زادگاهم

بالا ۵۴ جفت در منبت کاری از چوب گردو ساختیم که چند تائی از آن خاتم کاری شد .

۴ سال طول کشید تا این کار بزرگ سرانجام گرفت .

درها با منبت ظریفی به درخشش افتاده بودند . در وسط هر در ، خورشیدی نقش شده بود که در متن آن سلاطین ایران باستان چهره سازی و منبت شده بودند . برجستگی های چوب گردو مثل پیکر لغزان مارها پیش می رفت و در هم می پیچید . قوس های آرام مثل رنگین کمانی در عرصه درهای منبت طلوع می کرد و در انتهای خطوط موج و شفاف که انگار جان داشتند ، غروب می نمود ، نقش ها انگار از درون چوب روئیده بودند ، طبیعی تر از میوه ای که از شاخسار یک درخت می روید . فرود و فرازاها ، مانند موج بر تن چوب ریخته بودند و بنظر می رسید که این موجها مدام تکرار می شوند و از کنارهای در بیرون می ریزند .

کارهای من در کاخ مرمر هنوز هستند . آنها خود بهترین گواه اصالت و ارزش خویشند .

وقتی کار طولانی کاخ مرمر تمام شد ، اعلیحضرت فقید به موسیو ماریوکه در آن هنگام رئیس صناعت ایران بود ، فرمودند : که باید هنرستانی در اصفهان دایر کنیم ، از همین جا استادان هنر را انتخاب کن .

و با نگاهی پرمعنی این انتخاب را همانجا بعمل آوردند . یک سال بعد در هنرستان اصفهان کار خود را آغاز کردم . از ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۶ در هنرستان بودم و هنگامی که بازنشسته شدم ، دیگر رمقی در دستهایم نمانده بود . همه نیرو و رعمم از سرانگشتهایم در وجود چوبها ریخته بود ، آثاری که در طی دوران تدریس در هنرستان بوجود آوردم ، بهترین کارهای منند . بسیاری از این آثار به موزهها انتقال داده شده است .

با یکی از آثار همین دوره در نمایشگاه بین المللی بروکسل شرکت کردم . نام اثر « بهرام گور درشکار » بود . بهرام را سوار براسبی که یالهای بلندی از دوسو برگردن نیرومندش افشاندن شده بود ، در حالی که پریخی را بر ترک خود نشانده بود ، نشان دادم . چند غزال از گوشه و کنار صحنه در حال گریز بودند ، حرکت درپاهای نازک و چابک غزالها نمایان بود . حاشیه تابلو با گل و بوته تزیین شده بود . فضا رنگ تاریخ را داشت ، بعد زمان در خطوط دور و گمی که بر تمام نقش های تابلو سلطه داشتند ، نشان داده شده بود . بخاطر این اثر از نمایشگاه بین المللی بروکسل مدال نقره و یک تقدیرنامه گرفتم .

تاکنون صدها اثر منبت بوجود آورده ام . سالهای عمر من در این آثار محبوس اند . هرچه از عمر من کم شده ، در این آثار هنری محفوظ مانده است . حالا هم که آفتاب عمرم به لب بامم رسیده ، فرزندانم کارم را ادامه میدهند . پسرهایم کار تدریس در هنرستان را دنبال می کنند . آنچه پدرم بعنوان میراث برای

منبت کار واقعی باشی ، سعی کن حرمت این حرفه را نگهداری . من در مکتب پدری که چنین اعتقادی داشت بار آمدم . بگذارید برای اینکه فضا و محیط زندگی و نخستین سرچشمه های فکری و ذوقی ام را بهتر نشان بدهم ، چند جمله دیگر از پدرم نقل کنم . این جمله ها باز گوی اعتقاد او بود و بصورت اعتقادی قلبی در تمام عمرم مرا همراهی کرد . او می گفت :

« هنرمند یعنی یک مرتاض . باید برای آشنا شدن و بعد آمیختن و یکی شدن با هنر ، زندگی مرتاضانه داشت ، یعنی همه شادی ها و امکانات مادی و معنوی ، استمدادها و علائق فردی را در گرو پیشرفت کار هنری گرفت . »

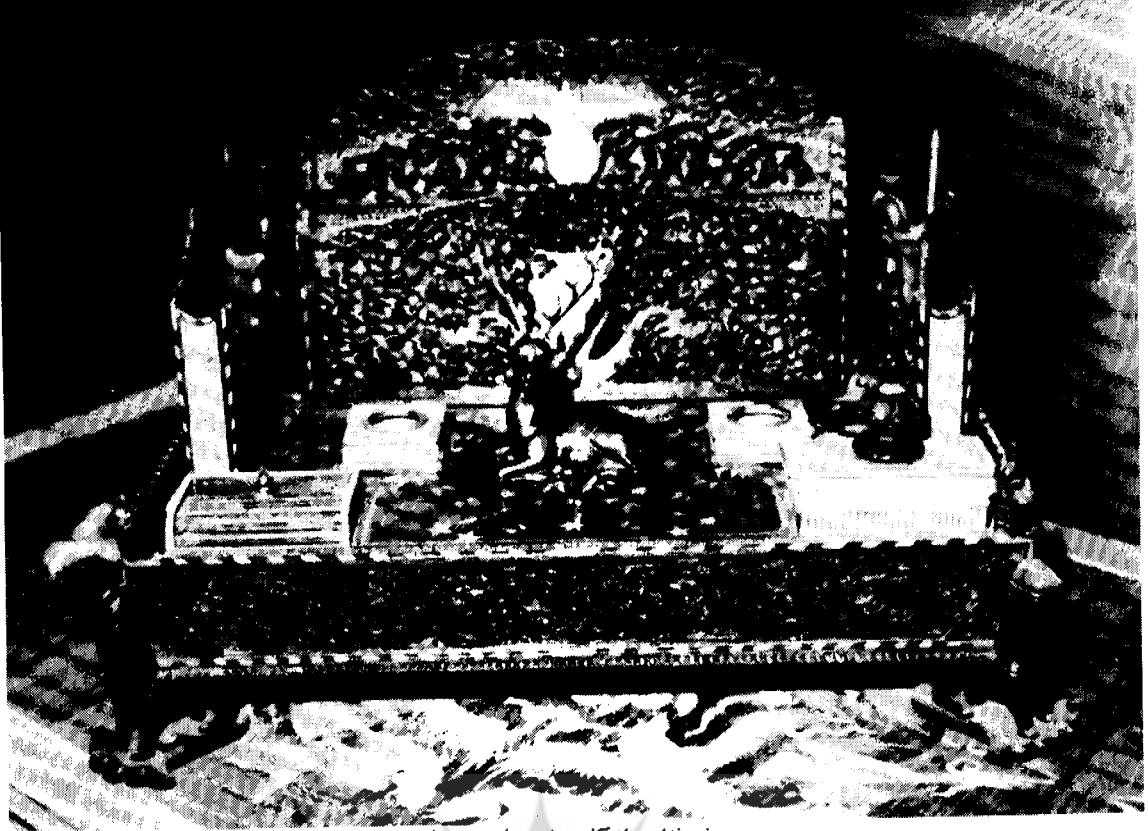
عقاید او گویی یک جور اعتقاد هنری آمیخته به عرفان بود ، یک جور عرفان بود که من آنروزها عمق و مفهوم آنرا دریافتم و سالها طول کشید تا به معنی واقعی آن پی بردم . پدرم می گفت :

« وقتی یک چوب را بعنوان دستمایه کارت انتخاب می کنی ، باید در آن خیره بشوی ، باید در آن غرق بشوی ، آنقدر در این جسم سخت دقت و نظر کنی که جزئی از تو شود ، یا تو جزئی از آن شوی . باید بتوانی روح بظاهر خفته یا مرده نباتات و احجار را دریابی . باید صدای نامرئی آنها را بشنوی . باید با ابزار کارت و تصاویر ذهنی که از کارت داری عشق بازی کنی . در ذهنت باید دنیایی از رنگ و رؤیا و تخیل را با واقعیات بیامیزی و آنوقت این ذهنیت رؤیا آمیز را بروی چوب منعکس کنی . اگر از عهده این کار برآمدی ، یقین بدان که منبت کار خیره و لایقی هستی . . . »

او شاهنشاه را بالای می انداخت و حرفش را ادامه می داد :
« واگر نتوانستی چنین باشی ، آنوقت هنرمند نیستی ، یک تاجری . تاجری که منبت کاری وسیله گذران زندگی و سود و ثروت اوست . »

پرتو این فکر و عقیده تمام زندگی مرا روشن کرد . وقتی پدرم برگذشت ، در من هنوز زنده بود ، هنوز صدایش در من طنین می انداخت ، هنوز با آن صورت تکیده و نگاه تابداری و سوزان شبح وار در برابر من ظاهر می شد و با انگشت سبابه اش بطرفم اشاره می کرد و رسالت هنر و هنرمند را با صدائی خفه ، اما کلماتی شمرده تکرار می کرد . او در من زنده بود ، همانطور که هنوز هم هست ، چرا که افکار و عقاید و سلیقه هایش بر نیمی از وجود من حکومت می کند .

وقتی اعلیحضرت رضاشاه کبیر امر به ساختمان کاخ مرمر دادند ، من و احمد آقا مختاری استاد معروف منبت ، به سرپرستی یک گروه ۷۰ نفری از منبت کاران ورزیده منصوب شدیم و کارهای منبت کاخ را بعد گرفتیم . در طبقه پائین کاخ ۷۰ جفت در سه لنگه ساختیم که تمامی آنها دو رو بودند و در طبقه



نمونه‌ای از کار منبت احمد صیعی

مغرب زمین وجود دارد صندوق مرقدی است به امضای دو استاد: یکی استاد احمد نجار و دیگری حسن بن حسین و تاریخ آن ۸۷۷ هجری است. ریزه کاری‌های این صندوق اگرچه هم‌مطراز تزیینات آن زمان است، اصالت و ذوق منبت کاری را نیز نشان می‌دهد. این فن به هنرکنده کاری عمق بخشیده است. خط‌های عمیق، فواصل را بخوبی نشان می‌دهد. نوارهای حاشیه‌دار دوکناره و پائین، طرح‌های مختلف دربردارد و این طرح‌ها اگرچه ممکن است در نقش قالبی و تذهیب و گچ‌بری هم بکار رود، در آن گونه آثار دیده نشده است. صاحب ساده‌ای که در یکی از خانه‌های حاشیه‌کننده کاری قرار داد، دارای هیچ جنبه عیسوی نیست، بلکه علامتی قدیمی است که در بسیاری از آثار مذهبی مانند مسجدها و مقبره‌های ابن سرزمین دیده می‌شود.

نمونه‌های دیگری از شاهکارهای هنر منبت کاری ایران در موزه‌های غربی و موزه‌های کشور وجود دارد. استاد صیعی برای اعتلای این هنر قدیمی توصیه‌های جالبی دارد: «باید منبت کاری را به مدرسه‌ها برد، آموزش این هنر سنتی به نسل فردا وامی است که به گردن ماست. باید آخرین بازماندگان خبره منبت کاری پرورش هنرمندان فردا را از عرصه مدرسه‌های امروز آغاز کنند. این شعله اینک رو به خاموشی است، باید فکری کرد...»

من گذاشت، من به فرزندانم می‌سپارم. پدرم می‌گفت: «کار بکن... تا آخرین نفس درسینهات هست کار بکن. تا وقتی کار می‌کنی و بوجود می‌آوری و می‌سازی، زنده‌ای...»

ومن امروز، در لحظه‌های غروب زندگی‌ام به فرزندانم توصیه می‌کنم که: «سعی کنید میراث مرا زنده نگهدارید، روزی اگر بخواهید، منبت کاری را کنار بگذارید، من در گور می‌لرزم و نفرینتان می‌کنم... کار کنید... کار کنید... تا وقتی که رمق دسرانگشت و نفس درسینه دارید...»

از منبت‌های قدیم ایران آثار ارزنده‌ای که باقی مانده به نسبت معدود است. تا آنجا که ذهن تاریخ یاری می‌دهد، هنر منبت کاری در نواحی دشت نشین که چوب فراوان نیست، توسعه بسیار نیافته است. «آرتور پوپ» ایران‌شناس نامی در کتاب شاهکارهای هنر ایران درباره هنر منبت ایران می‌نویسد: منبت‌کاران ایرانی در قرن نهم آثار پرارزش بوجود آوردند، ولی زمینه هنر ایشان محدود بود و جز در خدمت قرآن و مسجد و منبر و ضریح و صندوق مرقد امامان بکار نمی‌رفت...

نمونه مهمی که از استادان بزرگ منبت کار ایرانی در